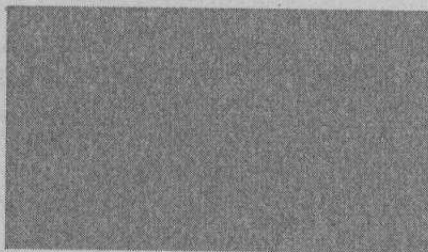


۱۲۹۶۵۹۱

پنجره شعر امروز



هیچ شانه‌ای پریشانی مرا نمی‌فهمد

نریمان ربیعی

پنجره شعر امروز

سرشناسه ربیعی، نریمان
عنوان و نام پدیدآور: هیچ شانه‌ای پریشانی مرا نمی‌فهمد/ نریمان ربیعی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات مایا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۰ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۰۰-۹۳-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: شعر فارسی-- قرن ۱۴
رده بندی کنگره: PIR۸۳۴۵/ب۹۴۵۹۱۳۹۴
رده بندی دیویی: ۸۶۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۷۱۵۳۵

ما:نا

انتشارات مایا

هیچ شانه‌ای پریشانی مرا نمی‌فهمد

نریمان ربیعی

نشر: مایا

چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۰۰-۹۳-۵

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: ترنج

صفحه‌آرایی: گروه هنری مایا

حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.

E: nashrmaya@gmail.com

خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری غربی، پلاک ۸۸

تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵

تلفن همراه: ۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

مقدمه

به نام کلامی که از عشق برخواسته است و بر جان آدمی می‌نشیند، آن‌گاه که نگاه در یک لحظه در گیر عشق می‌شود آن را مدت‌ها دنبال می‌کند و لمس دستان، عشق را می‌طلبد به انتظار می‌نشیند گاهی بغض می‌شود گاهی شعر، گاهی با تمام دل عشق را می‌شناسد سوال می‌شود که جان آدمی چگونه با عشق، با چشمانی از تن می‌رود و دوباره باز می‌گردد تا قدم‌ها را از جایش بکند برای دوباره خواستن مدت‌ها گذشته اما باز عشق را می‌خواهد باز دلش یک شانه می‌خواهد تا پریشانی خویش را یک‌جا آرام کند اما هیچ شانه‌ای پریشانی من را نمی‌فهمد جز شانه‌ی عشقی که سال‌هاست به او زندگی داده است

او را خوب می‌شناسم طرز نگاهش را، آن لبخندهایی که از دور می‌زد و دلم می‌لرزاند با خودم می‌گفتم یعنی این لبخند دیگر معنی خواستن را می‌دهد و دوباره و دوباره فکر که چطور می‌شود که آیا او هم دلش اینگونه است و از طرز نگاه من عشق را تشخیص می‌دهد می‌فهمد چقدر دلم با دلش آشناست و آهنگ صدایش تارهای تنم را بیدار می‌کند که برایش از خودم بگویم

بگویم چقدر دلم می خواهد کنارم باشد و دست هایش را بگیرم با او
 قدم بزنم در تمام جهان، جهانی که هر لحظه اش او باشد
 و حالا برایت اینگونه می نویسم تو آمدی و عشق را به جان من
 ریختی آن قدر که روزم روز توست و چشمم خیره به تو، دست هایم
 آمیخته به لمس خواستن تو، آغوشم سیاره ای دیگر برای داشتن تو
 که تو گل ش و آیین عشق و مهربانی در آن هستی، تو تنها کسی
 هستی که با خواستنت بزرگ تر می شوم و همه چیز از آن من است.
 تو اردیبهشتی، تو بهاری، تو زیبایی، تو آن قدر خوبی که دلم
 می خواهد تمام سال های عمرم را اردیبهشت به اردیبهشتش تو
 باشی با تو شکوفه ها را لمس کنم، با تو متولد شوم آن قدر که هر روز
 بهم برسیم تا یکدیگر را کامل کنیم.